

خشونت زبانی و نارسایی آن در تعیین هویت و جنسیت سوژه

واژگان کلیدی

- * زبان
- * خشونت
- * سوژه
- * جنسیت
- * هویت

مرئضی فرهادی طولی* farhadytooli.morteza@ucy.ac.cy

دانشجوی دکتری مطالعات جنسیت، دانشگاه ملی قبرس

راحیل گل‌گیری

دانشجوی دکتری مطالعات جنسیت، دانشگاه ملی وین

ساناز صادقی سوره

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده

مطالعه‌ی حاضر تلاشی است، جهت بررسی و نشان دادن خشونت زبانی و نارسایی آن در تعیین هویت و جنسیت سوژه. روش پژوهش روش توصیفی-تحلیلی است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که جنسیت مجموعه‌ای از اعمال و رفتاری است که توسط جامعه ایجاد شده است و از آنجایی که فرد همواره یک جنس بیولوژیکی دارد، کنش‌های بیولوژیکی و فرهنگی نیز روی فرد اعمال می‌شوند. زبان نیز به عنوان بافتی از اجتماع قدرت خود را از طریق به وجود آوردن کنش‌ها و اجراگری‌های سوژه‌های سخنگو به دست می‌آورد و در جامعه تزییق می‌کند. زبان، هویت‌های جنسیتی غیر قابل قبول و مبهم را توصیف کرده و تلاش می‌کند تا از طریق واژگان و الگوهای جامعه آنها را معنادار کند. این هویت‌های جنسیتی از طریق زبان بر جامعه و افراد جامعه اعمال شده و باعث به وجود آمدن آنها می‌شوند. در نهایت زبان تلاش می‌کند تا سوژه‌هایی که آن هویت‌ها را انتخاب کرده‌اند، شناخت‌پذیر کند و اگر سوژه‌ای همسو با زبان حرکت نکند، سرکوب شده و از بین می‌رود.

مقدمه

در باب جنسیت و هویت جنسیتی، لوی استروس^۱ (۱۹۷۹) اشاره می‌کند که بهترین راه شناخت جنسیت تمرکز بر تفاوت‌های میان مردان و زنان و منحصر به فرد بودن هر یک از جنس‌ها است. برخی معتقد هستند که تفاوت‌های جنسیتی ذاتی است و زنان از بنیاد با مردان تفاوت دارند و برخی اعتقاد دارند که ما با تصورات ذهنی درباره تفاوت‌های جنسیتی به دنیا نمی‌آییم، بلکه این تصورات به تدریج در فرایند رشد پدیدار می‌شوند. وی اشاره می‌کند که ما با پیکر مردانه و زنانه کاری نداریم، گرچه این پیکرها در مساله تفاوت جنسیتی بی‌تاثیر نیستند. ما در جسم خود زندگی می‌کنیم، با همان اندام‌هایی که از نظر فیزیولوژی، مرد بودن و زن بودن ما را تعیین می‌کنند. اما با استناد به روانکاوای احساس می‌شود که منصفانه باشد، اگر قبول کنیم که هیچ چیز درباره زیست‌شناسی بدیهی نیست. اینکه هر انسانی از فیزیولوژی خود چه می‌داند و درباره آن چگونه خیال‌بافی و نمادسازی می‌کند و تصور و احساس درونی او از این فیزیولوژی چیست، همگی حاصل رشد و تجربه اندوزی در خانواده است و محصول مستقیم خود این زیست‌شناسی به شمار نمی‌آید. تازه این احساس‌ها ممکن است بنا بر ملاحظات کاملاً غیر زیست‌شناختی شکل بگیرند، یعنی ملاحظاتی که به تصورات ذهنی درباره تفاوت‌های جنسی اندام‌ها شکل می‌دهند و این تفاوت‌ها را طی فرایند رشد روانی به صورت‌هایی از حالت جنسی یا هدف جنسی یا به زنانگی و مردانگی مطابق توصیف روانکاوای یا به فعالیت و اتصال یا با اندامی که شخص برای لذت جنسی برمی‌گزیند بدل می‌کنند. تانن^۲ (۱۹۹۵) معتقد است که برقراری ارتباط فقط به معنای ادای منظور و مقصود نیست، بلکه کیفیت ادای مقصود فارغ از معنای آن که معمولاً تحت تاثیر بافت فرهنگی یک جامعه است در شکل‌دهی به مقصود نهایی بسیار مهم است. وی یکی از عوامل دوام سبک‌های ویژه گفتاری هر یک از دو جنس را تمایل هر یک به برقراری ارتباط بیشتر با همجنسان خود می‌داند. وارداف^۳ (۲۰۰۶) نیز با تمایز گذاشتن میان جنس زیست‌شناختی و جنسیت فرهنگی اجتماعی، مسئله جنسیت در زبان را بیشتر پدیده‌های فرهنگی و بافت محور تلقی می‌کند. با این حال وی قائل به دو نظام جنسیتی طبیعی و دستوری در زبان‌ها می‌شود. به علاوه او به

^۱ Levis Strauss, C

^۲ Tannen, D

^۳ Wardhaugh, R

تفاوت‌های آوایی و زبرزنجیری، واژگانی، دستوری، معنایی و گفتمانی یا ارتباطی نیز اشاره می‌کند. او به سه رویکرد غالب برای توجیه تفاوت‌های زبانی در دو جنس به شرح زیر اشاره می‌کند، تفاوت زیست‌شناختی زن و مرد، تسلط مرد بر زن و تفاوت اجتماعی زن و مرد. در رابطه با تفاوت‌های اجتماعی زن و مرد به گرایش‌های دو جنس به موضوعات متفاوت برای گفتگو اشاره می‌کند و تفصیل یا اختصار در کلام را ناشی از علائق زیربنایی هر یک می‌داند. سپس به استراتژی‌های ارتباطی نظیر بحث و مجادله، واکنش نشان‌دادن، سوال کردن، تشویق به صحبت کردن، تایید و قطع گفتار در دو جنس می‌پردازد. او اظهار نظرهای قاطعانه و بدون توجه به بافت را در مورد هر نوع مقایسه بین دو جنس مردود می‌داند. مبحث دیگری که وارداد مطرح می‌کند، مبحث جنسیت‌زدگی و امکان برنامه‌ریزی جنسیتی زبان‌هاست. وارداد معتقد است با تغییر صوری زبان‌ها نمی‌توان به تحولی اساسی در جهت رفع تبعیض‌های جنسیتی دست یافت. به نظر او این تبعیض‌ها وقتی رفع می‌شوند که مبانی فکری زنان و مردان تغییر کرده باشد. باتلر^۱ (۲۰۰۹) درباب جنسیت و زبان به سوژه‌هایی اشاره می‌کند که در معرض آسیب و خشونت زبان قرار گرفته‌اند، کسانی که هویت آنها در جامعه مورد قبول نیست و زبان شرایطی از آنها را توصیف می‌کند که مورد قبول جامعه نیستند. وی اشاره می‌کند که اکثر مردم به خاطر، خطر آزار و اذیت و خشونت معمولاً با هویت جنسیتی‌شان زندگی نمی‌کنند، بلکه معیارهای جنسیتی جامعه هستند که آنها را وادار می‌کنند که چطور در فضاهای عمومی ظاهر شوند. در این حالت اجراگری جنسیت با روش‌های متفاوتی خود را نشان می‌دهند تا یک سوژه تولید شده مطلوب واقع شود. در درجه اول این سوژه باید معیارها را قبول کند، معیارهایی که شناخت او را هدایت می‌کنند. وقتی که این کار انجام شد، این سوژه قابل تشخیص، سوژه‌ای است که دارد زندگی می‌کند، سوژه‌ای که قابل قبول جامعه است و وقتی زندگی‌اش را از دست داد لایق عزاداری و سوگواری است.

«وقتی از خشونت زبانی و آسیب‌رسانی آن صحبت می‌شود، اولین سوالی که مطرح می‌شود، این است که آیا زبان چنین قدرتی را دارد که بتواند آسیب برساند. در واقع با چنین ادعایی ما داریم، قدرت آسیب‌رسانی را به زبان نسبت می‌دهیم. قدرتی تاثیرگذار که می‌تواند سوژه‌ای را شکل دهد و یا از بین ببرد» (باتلر، ۱۹۹۷: ۱). زبان با داشتن چنین قدرتی بر سوژه اعمال

^۱ Butler, J

می‌شود و همواره شروع به شکل دادن هویت سوژه می‌کند. در واقع با چنین ادعاهایی، ما زبان را عاملی برای شکل بخشیدن به هویت سوژه در نظر گرفته‌ایم، به طوریکه یک سوژه همواره خود را در جایی پیدا می‌کند که تحت تاثیر زبان قرار گرفته و در مسیر تاثیرگذاری آن پیش می‌رود. باید به این نکته توجه کرد که زبان در ساختارش آسیب‌رسان نیست، بلکه در کاربردش آسیب می‌رساند. زبان همواره از طریق اجرای واژه‌ها و همین‌طور قواعد موجود در ساختار خود تاثیر می‌گذارد. در واقع زبان عاملی برای موجودیت یک سوژه است، حال این عاملیت گاه با خشونت زبانی و آسیب‌رسانی همراه است و گاه با نارسایی زبانی. در هر صورت زبان به اجرا گذاشته می‌شود و اجراگری آن توسط سوژه (قبل از اینکه وی شانس تصمیم‌گیری داشته باشد) انجام می‌شود. بارزترین تاثیرگذاری زبان و در واقع اولین مرحله آسیب‌رسانی زبانی، زمانی شروع می‌شود که فردی به دنیا می‌آید. سوژه‌ای که تازه به دنیا آمده به یک اسم مذکر و یا مونث نامیده می‌شود و با نامیدن دختر و یا پسر بر سوژه رشته‌ای از تاثیرگذاری‌ها آغاز می‌شود. یک سوژه دختر می‌شود، تنها به این دلیل که زبان، او را دختر خطاب کرده است. یعنی قدرت جنسیت داشتن در زبان و نامیده شدن سوژه از طریق آن مقدم بر سوژه‌ای است که بخواهد درباره خود تصمیم بگیرد که چه نوع ساختار جنسیتی را می‌خواهد برگزیند. حتی اگر آن فرد تصمیم بگیرد که چه نوع جنسیتی را داشته باشد و تمام سعی و تلاش خود را انجام دهد تا نسبت به چنین قدرتی واکنش نشان دهد، در واقع خود را در مسیری قرار می‌دهد که از چنان قدرتی برخوردار است. قدرتی که قبل از موجودیت وی وجود داشته است و همین‌طور عاملی بر موجودیت و تعریف‌پذیری وی در جامعه می‌باشد. در واقع نامیده شدن شرطی اصلی و ابتدایی برای شکل‌گیری یک سوژه است و با نامیده شدن، به یک فرد امکان موجودیت در جامعه داده می‌شود. اما هویت جنسیتی سوژه چگونه و از چه طریقی تعیین می‌شود؟ آیا هویت سوژه یک ریخت‌شناسی و مرزبندی جنسیتی از نوشته‌های فرهنگی است؟ آیا بدن جنسی‌شده می‌تواند پابرجا باشد و با جنسیت و نظام‌های تمایل جنسی اجباری به زندگی خود ادامه دهد؟ بنابراین اگر جنسیت یک ساخت فرهنگی است و غایتش بقای فرهنگی است و از آنجایی که فرهنگ و جامعه مجموعه‌ای از ساختارها و دلالت‌های زبانی هستند، این سوال مطرح می‌شود که آیا زبان از بدو تولد یک سوژه اعمال شده است؟ و در هنگام شکل دادن هویت جنسیتی فرد آسیب می‌رساند؟ اصلاً آیا هویت جنسیتی فرد از طریق زبان شکل می‌گیرد؟ اگر این امر درست باشد، آیا آسیب‌پذیری فرد از زبان در نتیجه شکل‌گرفتن در

چارچوب واژه‌های آن است؟ و مهمتر از همه این که اگر زبان آسیب می‌رساند، یعنی زبان نیرو و قدرت آسیب‌رسانی دارد، بنابراین سوالی که مطرح می‌شود این است که این نیرو چیست؟ و چگونه تاثیر خود را بر سوژه اعمال می‌کند؟ هدف از این مطالعه، بررسی و نشان دادن نقش زبان و خشونت آن در شکل‌دهی و اجراگری هویت جنسیت سوژه می‌باشد. در این پژوهش سعی خواهد شد تا نشان داده شود که زبان چگونه و تحت تاثیرات چه شرایطی هویت جنسیتی افراد را شکل می‌دهد و نقش آن در جهت‌گیری این هویت‌ها در کجا قرار دارد. چگونه یک فرد از طریق اجرای گونه‌های زبانی، با توجه به معیارهای جامعه، هویت جنسیتی خود را شکل می‌دهد؟ چگونه و کجا این ساختار هویتی شکل می‌گیرد؟

زبان و بدن

زبان از بدن حمایت می‌کند، اما نه برای اینکه باعث به وجود آمدن آن بشود و یا آن را در یک مسیر واقعی پرورش دهد، بلکه بدن از طریق آن از طریق واژه‌های زبانی برای اولین بار ممکن می‌شود. برای فهمیدن این مطلب، ابتدا باید آن را یک حالت غیرممکنی تصور کرد، بدنی که به آن هنوز تعاریف اجتماعی داده نشده است، وجود ندارد. به بیان دقیق‌تر، بدنی که هست، ولی در دسترس ما نیست، با این وجود که وقتی مورد خطاب قرار می‌گیرد در دسترس می‌شود و وجود می‌یابد. یکی از اولین فرم‌های آسیب‌رسانی زبانی که فردی فرا می‌گیرد، نامیده‌شدن با یک اسم است. در واقع، «نامیده‌شدن توسط یک اسم، یکی از شروطی است که به وسیله آن یک سوژه‌ی در حال شکل‌گیری در زبان قرار می‌گیرد. با نامیده‌شدن یک اسم، به یک فرد، امکان مسلم و آشکاری برای وجود در جامعه داده شده است» (باتلر، ۱۹۹۷: ۵).

خشونت زبانی

ما کارها را با زبان انجام می‌دهیم، نتایج و اثراتی را با زبان ایجاد می‌کنیم، یعنی ما اعمالی را از طریق زبان انجام می‌دهیم. در واقع زبان نامی است برای آنچه که ما انجام می‌دهیم. آنچه که ما انجام می‌دهیم، «عملی که ما مشخصاً اجرا می‌کنیم» و همین طور آنچه که ما از کنش و پیامدهای آن تاثیر می‌گیریم (باتلر، ۱۹۹۷: ۷). زبان همانند یک موجود زنده زندگی می‌کند و می‌میرد، از این رو مسئله بقا به مسئله اینکه زبان چگونه استفاده شده است بستگی دارد. زبان سرکوبگر تنها ارائه دهنده آن نیست، بلکه خشن و بی رحم است. زبان ظالمانه جایگزینی برای

آزمایش خشونت نمی‌باشد. بلکه آن خشونت خودش را نشان می‌دهد. زبان زنده می‌ماند، زمانی که از محفوظ نگه داشتن و تسخیر کردن رویدادها و هستی‌هایی که آن را توصیف می‌کنند، امتناع می‌کند. اما زمانی که به دنبال نتیجه آن تسخیر است، نه تنها حیات خود را از دست می‌دهد، بلکه نیروی خشونت خودش را نیز به دست می‌آورد. باتلر اشاره می‌کند، «موریسون^۱ اعتقاد دارد؛ حیات زبان در به تصویر کشیدن واقعیت، خیال و حیات سخنرانان، خوانندگان و نویسندگان نهفته است. گرچه گاهی اوقات ثبات آن در جابجایی و جاننشینی نوعی مهارت و یا تجربه است، اما جاننشینی برای آن نمی‌باشد و آن به سمتی جهت می‌گیرد که ممکن است معنا در آنجا قرار گرفته باشد. بنابراین خشونت زبانی عبارت است از تلاش خود زبان تا آنچه را که غیرقابل توصیف می‌باشد و آنچه را که می‌بایستی در زبان مبهم باقی بماند را تصرف و یا تسخیر کند تا یک چیز زنده به کار گرفته شده را تصاحب کرده و نابودش کند» (باتلر، ۱۹۹۷: ۹).

بدن و اجراگری جنسیت

باتلر اشاره می‌کند، «کنشی که بدن اجرا می‌کند هرگز در گفتار به طور کامل درک نمی‌شود. بدن نقطه کورگفتاری است که در درون زبان و از طریق آن، فراتر از آنچه که می‌گوید، عمل می‌کند» (باتلر، ۱۹۹۹: ۵۸). کنش گفتار یک کنش جسمانی است، بدان معنا که آن کنش در لحظه گفتار دو چندان شده است. در واقع آنچه که گفته شده است، وجود دارد و کنش گفتار فقط یک نوع سخنی که ابزار جسمانی گفتاری اجرا می‌کند را به وجود می‌آورد. بنابراین «یک بیان ممکن است، تنها بر اساس یک تجزیه و تحلیل دستوری ساخته شده باشد تا نشان دهد که هیچ تهدیدی وجود ندارد. اما تهدید دقیقا از طریق اجراگری بدن در هنگام صحبت کردن پدیدار می‌شود، و یا تهدید در نتیجه تاثیر آشکار کنش اجراگری پدیدار می‌شود. تنها به خاطر اینکه ضرر نداشتن آن را از طریق رفتار جسمانی یک کنش نشان دهد» (باتلر، ۱۹۹۷: ۱۱).

جنسیت یک کنش است. مانند دیگر آیین‌های اجتماعی، کنش جنسیت نیازمند تکرار اجراکردن است. این تکرار تصویب و تجربه‌ی مجدد مجموعه‌ای از معانی است که اجتماعا ایجاد می‌گردد. اگرچه بدن‌های فردی با درآمدن به سبک یک روش جنسیتی، این دلالت‌ها را تایید می‌کند، اما این کنش یک کنش همگانی است. ابعاد اجتماعی و زمانی این کنش‌ها و

¹ Morrison

خاصیت عمومی آنها بی‌اهمیت نیست، در واقع، اجراگری معلول و ماحصل هدف راهبردی حفظ جنسیت در چارچوب دوتایی آن است، هدفی که نمی‌توان به یک سوژه نسبت داد، بلکه خود سوژه را بنیان نهاده و تحکیم می‌بخشد. "جنسیت نباید به منزله یک هویت ثابت یا مکان عاملیتی دانسته شود که کنش‌های متعدد از آن نشات می‌گیرند؛ بلکه جنسیت هویتی است بی‌بنیاد که با گذشت زمان ساخته می‌شود و در یک فضای بیرونی از طریق تکرار سبک‌وار کنش‌ها بنا می‌شود. اثر جنسیت به کمک سبک‌گزینی بدن تولید می‌شود، از همین رو باید روشی مادی به حساب آورده شود که در آن رفتارها، حرکات، سبک‌های متعدد، توهم وجود یک منیت جنسیتی را ایجاد کند" (باتلر، ۱۹۹۹: ۲۴۳-۲۴۰).

سیمون دوبوآر^۱ در جنس دوم^۲ نوشت: «هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود» (دوبوآر، ۱۹۶۸: ۱)، عبارتی عجیب. زیرا چطور کسی می‌تواند زن شود، اگر کسی در طول این مدت زن نبوده؟ کیست این کسی که در حال زن شدن است؟ نشان جنسیت با توصیف بدن‌های انسانی آشکار می‌گردد، وقتی به این سؤال که «پسر است یا دختر؟» جواب داده می‌شود از همان لحظه، کودک موجودی انسانی می‌شود. آن دسته از بدن‌هایی که با هیچ کدام از جنسیت‌ها تطابق ندارند، از دایره انسانیت طرد می‌شوند. البته بوآر، صرفاً اشاره می‌کند، مقوله زن یک اجرای فرهنگی متغیر است، مجموعه‌ای از معانی که در زمینه‌ای فرهنگی فرض شده و پذیرفته می‌شوند و هیچ‌کس با جنسیتش متولد نمی‌شود، جنسیت همیشه اکتساب می‌شود. از طرف دیگر بوآر می‌خواست، این امر را تأیید کند که فرد با جنس‌اش، به عنوان یک جنس و امری جنسی شده به دنیا می‌آید و این وجود انسانی و وجود جنسی در حدود و ثغور یکدیگرند، جنس یک صفت تحلیلی انسان است؛ هیچ انسانی نیست که جنسی نشده باشد، جنس انسان را به عنوان یک صفت ضروری توصیف می‌کند. اما جنس موجب جنسیت نمی‌شود، و جنسیت منعکس‌کننده و بازتابنده جنس نیست؛ در واقع نزد بوآر جنس به طور تغییرناپذیری واقعی است، اما جنسیت امری اکتسابی است. درحالی‌که که جنس نمی‌تواند تغییر یابد، یا آن‌گونه که او می‌پندارد، جنسیت ساختار فرهنگی متغیر جنس است، هزاران امکان گشوده از معانی فرهنگی توسط یک بدن جنسی شده فراهم می‌آید. اگر جنسیت چیزی باشد که فرد بدان مبدل می‌شود، می‌تواند هرگز بدان مبدل نشود. پس جنسیت خود نوعی شدن یا فعالیت است، و

¹ De Beauvoir, S

² Second sex

جنسیت نباید یک اسم یا چیزی ماهوی یا نشانه‌ی فرهنگی ایستا تصور شود، بلکه باید نوعی کنش مداوم و پیوسته از یک قسم تصور شود. اگر جنسیت چه به لحاظ علی یا بیانی به جنس مقید نمی‌شود، پس جنسیت نوعی کنش است که بالقوه می‌تواند، ورای محدودیت‌های دوتایی تحمیل‌شده‌ی دوگانه‌ی جنس تکثیر شود. در واقع جنسیت نوعی کنش جسمانی و یا فرهنگی است که به واژگان جدیدی برای تکثیر و تاسیس انواع صفات متعدد نیاز دارد (باتلر، ۱۹۹۹: ۲۰۲ - ۱۹۹).

تمایز میان جنس و جنسیت

از دیدگاه جامعه‌شناسان زبان، جنس و جنسیت دو مفهوم کاملاً جدا در مطالعات زبان‌شناسی هستند و این دیدگاه توسط اکثر زبان‌شناسان نیز قابل قبول می‌باشد. یکی از نخستین آثار درباره جنسیت و جامعه‌شناسی کتاب اوکلی^۱ به نام جنس و جنسیت و جامعه است که در سال ۱۹۷۲ منتشر شد و تعریفی از جنس و جنسیت داد. اوکلی اشاره می‌کند، «جنس کلمه‌ای است که به تفاوت‌های زیستی میان مرد و زن ارجاع دارد، تفاوت‌های قابل رویت در اندام تناسلی و تفاوت‌های مرتبط با آن در کارکرد تولید مثل و جنسیت موضوعی مربوط به فرهنگ است، به بیان دیگر جنسیت طبقه بندی اجتماعی به مردانه و زنانه را توضیح می‌دهد» (اوکلی، ۱۹۷۲: ۱۶۰). هولمز^۲ اشاره می‌کند، «تفاوت‌های عمده‌ای میان واژه جنسی و جنسیت وجود دارد. واژه جنس اشاره به ویژگی‌ها و تمایزات بیولوژیکی و ویژگی‌های فیزیکی بین زن و مرد دارد. درحالی‌که واژه جنسیت در حوزه زبان‌شناسی اجتماعی اشاره به تمایز افراد براساس رفتارهایشان نشان داده می‌شود که شامل زبان آنها نیز می‌گردد» (هولمز، ۲۰۰۸: ۲۰۱). باتلر نیز نظر خود درباره جنس و جنسیت اینطور بیان می‌کند، «تمایز میان جنس و جنسیت به این استدلال یاری می‌رساند که هر قدر هم جنس خودسرانه و بیولوژیکی باشد، جنسیت به طور فرهنگی ساخته می‌شود» (باتلر، ۱۹۹۹، ۵۳-۵۱). از این رو جنسیت نه نتیجه‌ی علی جنس است و نه ظاهراً به مانند جنس امری ثابت. اگر جنسیت معانی فرهنگی مورد تصور بدن تحت جنس است، پس به هیچ روی نمی‌توان گفت که جنسیت از جنس متابعت می‌کند. با در نظر گرفتن محدودیت منطقی آن، تمایز جنس و جنسیت به ناپیوستگی بنیادین میان بدن

¹ Oakley, A

² Holmes

جنسی شده و جنسیت‌های فرهنگی ساخت‌یافته اشاره دارد. به فرض قبول ثبات دوتایی جنسی، استنباط نمی‌شود که ساختار مردان منحصرًا از بدن‌های مردانه منتج می‌شود یا اینکه زنان تنها بدنه‌ای زنانه را تفسیر خواهند نمود. حتی اگر هم جنس‌ها در وضعیت و ریخت‌شناسی خود، دوگانه پدیدار شوند، یعنی حتی اگر فرض دوگانگی مرد و زن پذیرفته شود، هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم جنسیت‌ها هم باید دوگانه باقی بمانند. فرض وجود یک سیستم جنسیتی دوگانه، الزاما این عقیده را ابقا می‌کند که جنسیت رابطه‌ای تقلیدی با جنس دارد که به موجب آن جنسیت انعکاسی از جنس است یا در محصوریت جنس است. وقتی موقعیت ساختگی جنسیت امری بنیاداً مستقل از جنس نظریه‌پردازی شده باشد، جنسیت خود مبدل به تصنعی سیال و آزاد می‌شود که در نتیجه مرد و مردانه به همان سادگی که دلالتگر بدن مردانه‌اند به بدن زنانه نیز دلالت می‌کنند و نیز زن و زنانه همانطور که به بدن زنانه دلالت می‌کنند، به بدن مردانه نیز به سادگی دلالت می‌کنند.

گفتار اجراگر

باتلر (۱۹۹۹) اشاره می‌کند، «در کتاب *گفتار تهییج برانگیز*^۱ در پی آن بودم تا نشان دهم که عمل سخن گفتن بی‌درنگ اجرا می‌شود و امر زبانی از طریق رابطه‌ای که با قراردادهای زبانی به کار می‌برد، مجموعه‌ای از تأثرات را برمی‌انگیزد. اگر کسی تعجب نماید که چطور می‌توان یک نظریه زبان‌شناسانه از کنش گفتار را با اشارات و ژست‌های جسمانی مرتبط نمود، تنها کافی است در نظر داشته باشد که سخن گفتن خود عملی است جسمانی با نتایج زبان‌شناسانه‌ی خاص. بنابراین سخن گفتن منحصرًا نه به نمایش جسمانی تعلق دارد و نه به زبان و وضعیت آن به مثابه کلمه و کردار» (سلیمی، ۱۳۹۱: ۲۱-۵).

گفتار اجراگر، کنش گفتاری است که عملی را که جمله توصیف می‌کند در همان حین توصیف، اجرا هم می‌کند. برای مثال: «قول می‌دهم اینجا باشم»، «ازت می‌خواهم دست ننگه داری»، «اکنون شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم»، «حرف شما را قبول می‌کنم»، «این تهمت را تکذیب می‌کنم». فرد می‌تواند بگوید «من از این تذکر ناراحت می‌شوم»، بدون آنکه واقعا ناراحت شده باشد، اما نمی‌تواند بگوید «حرفتان را قبول می‌کنم»، بدون آنکه واقعا حرفش را

¹ Excitable Speech

قبول نکند. چرا که اظهار آن به معنای قبول کردن خود عمل است. بنابراین جمله‌ی اول اجراگر نیست، اما دومی اجراگر است. بیان‌های اجراگر غالباً در اول شخص ظاهر می‌شود، اما برخی از زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان، اظهار می‌کنند که ظاهری اجراگر برای تمامی کلمات، جملات و عبارات وجود دارد. واژگان یک فهرست ممکن است توصیفی یا اجراگرانه باشند. «کره» در یک فهرست خرید به این دلالت دارد که من «کره» را خواهم خرید. اما عنوان «کره»‌ی چاپ شده در رسید شما اجراگرانه نیست، بلکه توصیفی است. یعنی شما «کره» را خریداری کرده‌اید. مراد باتلر نیز از اجراگری بودن جنسیت بدین معناست که "جنسیت خود با گفتن و بیان جنسیت شکل می‌گیرد. بنابراین جنسیت کنش گفتاری اجراگرانه است و نه توصیفی از هویتی پیشاگفتمانی. مثلاً «من مرد هستم» یعنی «من خود را مرد اعلام می‌کنم» و فقط به خاطر همین اعلام مرد هستم، نه آنکه من مرد هستم، توصیفی از وجود جنسیت یا حتی جنس مردانه‌ای در من باشد» (باتلر، ۱۹۹۹: ۳۳-۳۲).

بحث و بررسی

در درجه اول باید در نظر داشته باشیم که معنای جنسیت را نباید به مفاهیم مردانگی و زنانگی محدود کنیم، چرا که جنسیت نمودهایی از مردانگی و زنانگی است که ممکن است گاه متعلق به هر دو باشند و یا متعلق به هیچ کدام. ما یک فرد را زن یا مرد می‌خوانیم تنها تا زمانی که که وی در چارچوب دگرجنس‌گرایی عمل کرده و حرکت می‌کند. در غیر این صورت جایگاه جنسیتی وی متغیر می‌باشد. با این وجود در برخی از جوامع ما با افرادی مواجه می‌شویم که جایگاه اجتماعی آنها تعریف نشده است؛ یعنی آن جایگاهی که زبان بتواند وی را در جامعه تعریف‌پذیر کند وجود ندارد. در این هنگام زبان برای توجیه نارسایی خود چنین سوالاتی را به پیش می‌کشد که وی کیست و یا چیست؟ برای مثال فردی که جنسیت خود را تغییر داده است، زبان قادر نیست از واژه‌های مرد یا زن برای وی استفاده کرده و او را توصیف کند، بلکه باید از طریق واژه‌هایی که هویت قبلی را از بین برده و هویت جدیدی را به وجود آورده توصیف شود. فرد با آشفتگی جنسیتی روبه‌رو می‌شود که زبان جامعه قادر به توصیف وی نمی‌باشد و در هنگام توصیف وی بر علیه او عمل می‌کند و نقش خود را با خشونت خود نشان می‌دهد. آن فرد هویتی را برای خود به وجود آورده است که متفاوت از هویتی است که در رابطه با دیگران می‌باشد. بنابراین معیارهای موجود در زبان قادر به تعریف‌پذیری وی در جامعه

نمی‌باشند و در اکثر جوامع و به طور کلی در تمام جوامع، سلسله مراتب جنسیتی که باعث به وجود آمدن جنسیت می‌شود از رابطه فرد با دیگران می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که خود جنسیت عاملی برای وجود جنسیت می‌باشد، چرا که یک نوع سلسله مراتب جنسیتی در جوامع مقدم بر وجود جنسیت و تولید آن می‌باشند که در نحوه تولید آن تاثیر بسزایی دارند، یعنی هنجارهای جنسیتی جوامع که بر خود جنسیت مقدم هستند.

وقتی که در مورد هویت جنسیتی فرد صحبت می‌شود باید به این نکته توجه کرد که هر فردی دیدگاهی نسبت به جنسیت دارد و با داشتن این نوع دیدگاه به جنسیتی که مدنظر خود است قدرتی را می‌بخشد، یعنی فرد جنسیتی را در نظر می‌گیرد و شروع به تولید و ساخت آن می‌کند، آنچه که به بیرون از بدن وی مربوط است. او با تکرار و انجام دادن اعمال موجودیت آن را در بدن خود به صورت طبیعی در می‌آورد. گرچه اکثر اوقات این صورت ساختاری طبیعی جلوه نمی‌کند و از طرف جوامع مذهبی طرد می‌شود، ولی برای بازسازی هویتی که فرد می‌خواهد داشته باشد نیازمند زمان و حمایت فرهنگی و سیاسی می‌باشد. فرد از طریق اجرای اعمالی سعی می‌کند هویت جنسیتی را که مدنظر خود است بازسازی کند. اما کسی که نمی‌تواند، خود را با هنجارهای اجتماعی مطابقت دهد به مرگ در زندگی محکوم می‌شود.

یک سوژه هرگز از زبانی که وی را ساختاربندی می‌کند بیرون نمی‌باشد. این زبان است که ساختار و هویت سوژه را شکل می‌دهد و شناخت وی را در جامع ممکن می‌کند. زبان همواره بر سوژه اعمال می‌شود و فرد را آنطور که می‌خواهد شکل می‌دهد. اما فرد در داخل زبانی که وی را ساخته محکوم نشده است. فرد از طریق زبان خود را می‌شناسد و شناخت خود را برای دیگران نیز ممکن می‌سازد. اما این «من» که شناخت‌پذیر گشته ممکن است دقیقا آنچه که فرد می‌خواهد نباشد. زیرا این «من» ساخته شده حاصل گرامر و دستور زبانی پیش از فرد می‌باشد. زبان ساختار و هویت سوژه را شکل می‌دهد، اعمالی را نیز بر سوژه اعمال می‌کند که می‌تواند او را سازماندهی کرده و شکل بخشد و یا مورد آسیب قرار داده و یا حتی از بین ببرد. از آنجایی که ما موجودی زبان‌شناس هستیم و زبان با تمام قواعد، ساختار و واژه‌های خود درصدد است تا ما را شکل دهد. از آنجایی که این شکل‌گیری همیشه مطابق میل ما نمی‌باشد، زبان آسیب و خشونت خود را نشان می‌دهد. یعنی قدرت شکل‌دهنده زبانی همراه با خشونت است که سوژه را موجودیت می‌بخشد. زبان قبل از سوژه وجود دارد و به محض وجود سوژه

خود را بر وی اعمال می‌کند و با نامیده‌شدن و مورد خطاب قرار گرفتن سوژه سلسله مراتب تاثیرگذار زبانی آغاز می‌شود. درواقع زبان محدود به قواعد و واژه‌های خاصی نمی‌باشد که تنها ویژگی‌اش این باشد که فردی را توصیف کند و او را بشناساند، بلکه خاصیت اجراگری زبان و همین‌طور عاملیت کنش‌زبانی عواملی هستند که ساختار سوژه را شکل می‌دهند. زبان قدرت خود را بر سوژه اعمال می‌کند، قبل از اینکه او قدرت تصمیم‌گیری درباره خودش را داشته باشد. قدرت زبانی برگرفته از هنجارها و آیین جامعه‌ای هستند که سوژه در آنجا زندگی می‌کند. درواقع آسیب دیدن سوژه به این دلیل است که وی نمی‌داند که باید کجا قرار گیرد و این زبان است که جایگاه وی را تعریف‌پذیر می‌کند. آن فرد توانایی مقابله با چنین خشونتی را ندارد چرا که جایگاه اجتماعی وی متزلزل می‌شود. حال فرد برای اینکه خود را از این آسیب‌رسانی دور کند ممکن است سعی کند در جایگاهی قرارگیرد که چنین جایگاهی در زبان وی تعریف شده نباشد. بنابراین باز خشونت‌زبانی جایگاهی را که وی انتخاب می‌کند را محکوم به نابودی می‌کند و سوژه را از جامعه طرد می‌کند.

درواقع زبان خشونت را توصیف و یا نشان نمی‌دهد، بلکه خود زبان دارای آن خشونت است. وقتی که زبان چیزی را توصیف می‌کند، تنها به توصیف رویداد نمی‌پردازد، بلکه سعی می‌کند که خشونت خود را برای بقای خود نیز به دست آورده و اعمال کند. می‌توان این‌طور این مطلب را روشن کرد که خشونت زبانی، عبارت است از، تلاش خود زبان تا آنچه را که غیر قابل توصیف می‌باشد و یا آنچه را که مبهم می‌باشد را توصیف کرده و نابود کند. حال ممکن است این نوع نابودی و خشونت زبانی در همان لحظه نیز انجام نشود، ولی نشان دهنده نابودی در آینده می‌باشد. یعنی نیروی خشونت‌زبانی هم چیزی را به وجود می‌آورد و می‌تواند رخدادی و یا اعمالی را در آینده پیش‌گویی کند. حال ممکن است که زبان به نحوی بیان شود که نشان دهنده هیچ تهدید و خشونتی نباشد در این صورت بدن سوژه نشان‌دهنده خشونت زبانی خواهد بود. یعنی آنچه که بدن سوژه در هنگام صحبت کردن اجرا می‌کند. درواقع خشونت‌زبانی در عمل اجراگری پدیدار می‌شود. یعنی رفتار بدن مسیر رسیدن را برای خشونت‌زبانی آسانتر و سازماندهی می‌کند. آنچه را که سوژه از طریق بدن خود در هنگام صحبت کردن اجرا می‌کند، درواقع قوانین و نشانه‌های جنسیتی هستند که فرد از طریق بدن خود آنها را به نمایش می‌گذارد و خشونت‌زبانی را در عمل اجراگری پدیدار می‌کند. یعنی

رفتارهای بدن از قبیل: نحوه حرف زدن، راه رفتن، لباس پوشیدن و غیره نشانه‌های جنسیتی هستند که فرد از طریق بدن خود آنها را به نمایش می‌گذارد و جنسیت را موجودیت می‌بخشد و مسیر رسیدن را برای خشونت زبانی آسانتر و سازماندهی می‌کند. از آنجایی که در تمامی فرهنگ‌ها و جوامع امروزی ساختارها و دلالت‌ها زبانی هستند و در تمامی فرهنگ‌ها هویت جنسیتی از آغاز محدود به دوتایی تمایل جنسی نشان داده شده است، بنابراین تعیین هویت جنسیتی و همین‌طور چندگونگی جنسیتی به نظر می‌رسد که از این چنین فرهنگ‌های دگرجنس‌گرا نشأت نمی‌گیرد. بلکه این زبان و کاربرد اجراگر بودن زبان است که پیچیدگی‌های جنسیتی را مطرح می‌کند. یعنی واقعیت‌هایی را در بدنه اجتماع تزریق می‌کند و آنها را به صورت جزئی از فرهنگ شکل می‌دهد. اما همین زبان خشونت خود را با سرکوب کردن میل داشتن به یک جنسیت نشان می‌دهد. درواقع زبان در هنگام سرکوب کردن میل جنسیتی خود میل را سرکوب نمی‌کند، بلکه جنسیت را نیز از بین می‌برد. زیرا دسته بندی‌های جنسیتی زبانی نه امری ثابت هستند و نه امری طبیعی بلکه یک استفاده سیاسی از مقوله طبیعت می‌باشند. زیرا دلیلی برای تقسیم به جنس‌های مرد و زن وجود ندارد، جز اینکه چنین تقسیمی نیازهای اقتصادی دگرجنس‌گرایی را برآورده سازد و جلوه طبیعت گرایانه به دگرجنس‌گرایی ببخشد. جنسیت خود یک نوع کنش است و وجود آن نیازمند تکرار اجراگر بودن آن است که تکرار این کنش مجموعه‌ای از اعمال و رفتاری است که توسط جامعه ایجاد می‌شود و به شرطی جان سالم به در خواهد برد که شکل آیینی و تاریخی جامعه را بگیرد. درواقع فرد همواره یک جنس بیولوژیکی دارد که جنسیت به مثابه کنشی فرهنگی بر روی آن اعمال می‌شود، آن را شکل می‌دهد و یا از بین می‌برد. زبان نیز قدرت خود را از طریق ایجاد کنش‌ها و اجراگری‌های سوژه‌های سخنگو به وجود می‌آورد و در جامعه تزریق می‌کند، درواقع زبان اعمالی را به وجود می‌آورد که نهایتاً به عنوان حقایق اشتباه گرفته می‌شوند، یعنی زبان از طریق خاصیت اجراگری بودنش خشونت خود را اعمال می‌کند و باعث به وجود آوردن هویت‌هایی می‌شود و خود سوژه‌هایی که آن هویت‌ها را انتخاب می‌کنند را سرکوب می‌کند.

نتیجه‌گیری

جنسیت، اجراهایی می‌باشد که نشان‌دهنده مردانگی، زنانگی و یا جنس‌های دیگر است و نمی‌تواند محدود به جنس‌هایی خاص در نظر گرفته شود. الگوها و رفتارهای جنسیتی که

مربوط به جنسی خاص در نظر گرفته می‌شوند، همگی ناشی از سیاست‌های دگرجنس‌گرایانه‌ای هستند که فردی را در رابطه با دیگران شناخت‌پذیر می‌کنند. این شناخت‌پذیری قدرت خود را از طریق زبان بر فرد و جامعه اعمال می‌کند و اگر هویت جنسیتی سوژه با سیاست‌های دگرجنس‌گرایانه هم‌راستا باشد، تقویت شده و شکل می‌پذیرد و در غیر این صورت با خشونت زبانی مواجه شده و محکوم به نابودی می‌گردد. تنها به خاطر اینکه معیارهای موجود در زبان قادر نمی‌باشند، هویت جنسیتی فرد را توصیف کرده و شناخت‌پذیر کنند. یک ساختار فرهنگی و سیاسی قبل از اینکه سوژه وجود یابد بنیان نهاده شده است که در نحوه ساختار و شکل‌گیری آنها تاثیرگذار است. یک سوژه زن می‌شود، چون ساختارهای زبانی جامعه با توجه به بیولوژیک وی او را اینگونه قبول می‌کند. حال ممکن است هویت‌های جنسیتی نیز باشند و به دلیل اینکه نمی‌توانند، از جنس بیولوژیکی پیروی کنند، نمی‌توانند موجودیت یابند. باید در نظر داشت که آنچه که شناخت‌پذیری سوژه را در جامعه ممکن می‌کند، زبان می‌باشد، چرا که ما موجودی زبان‌شناس هستیم و زبان با قواعد و ساختارهای خود تمام تلاش خود را می‌کند تا بر ما اعمال شده و ما را شکل دهد و اگر این شکل‌دهی مطابق با هویت جنسیتی که فرد می‌خواهد داشته باشد نباشد با خشونت و آسیب همراه می‌شود. یعنی زبان برای پوشش نارسایی خود با خشونت و آسیب همراه می‌شود، به طوریکه یا او را شناخت‌پذیر می‌کند و یا وی را از بین می‌برد. ما هرگز نمی‌توانیم از دست کنش‌های زبانی جان سالم به در ببریم، چرا که قبل از اینکه شانس تصمیم‌گیری داشته باشیم، زبان قدرت خود را اعمال می‌کند که این قدرت زبانی نیز برگرفته از هنجارهای جامعه می‌باشد. هنجارهایی که سعی می‌کنند از سوژه و جنسیت سوژه حمایت کنند تا بتوانند آنگونه که می‌خواهند او را شکل دهند. فردی که واژه‌های زبانی بر آن اعمال نشده و تعاریف اجتماعی به آن داده نشده است، هنوز وجود ندارد و اگر آن سوژه مطابق زبان حرکت کند، موجودیت می‌یابد و در غیر این صورت زبان خشونت خود را بر وی اعمال خواهد کرد. بنابراین جنسیت مجموعه‌ای از اعمال و رفتاری است که توسط جامعه ایجاد شده است و فرد از آنجایی که همواره یک جنس بیولوژیکی دارد، کنش‌های فرهنگی نیز روی آن اعمال می‌شود و زبان نیز قدرت خود را از طریق به وجود آوردن کنش‌ها و اجراگری‌های سوژه‌های سخنگو به دست می‌آورد و در جامعه تزریق می‌کند. زبان به دلیل خاصیت اجراگری بودنش آنچه را که سوژه از هویت جنسیتی در نظر دارد را به وجود می‌آورد، یعنی آنچه را غیرقابل توصیف و مبهم می‌باشد را توصیف می‌کند و بر جامعه و

فرد اعمال می‌کند و باعث به وجود آمدن آن می‌شود و سپس سعی می‌کند تا سوژه‌هایی که آن هویت را انتخاب کرده‌اند را شناخت‌پذیر کند و اگر همسو با زبان حرکت نکنند، سرکوب شده و از بین می‌روند.

منابع

سلیمی، مهدی، (۱۳۹۱). «سیاست اجراگری، تئاتر مردم ستم‌دیده»، *فرانسه، مجله زغال* شماره ۵، صص ۲۱-۵.

Butler, J. (1999). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. New York: Routledge.

Butler, J. (1997). *Excitable Speech*. New York: Routledge.

Butler, J. 2009. *Performativity, Precarity and Sexual Politics*. University of California, Berkeley.

De Beauvoir, S. (1968). *The Second Sex*. New York: Modern Library.

Holmes, J. (2008). *An introduction to sociolinguistics* (3rd ed.). Essex: Pearson Longman.

Levis Strauss, C. 1979. *The Elementary Structures of Kinship, Quoted in Adrienne Rich, of lies, Secrets and Silence*. New York: w. w. Norton and Co.

Oakley, A. (1972), *Sex, Gender and society*. London: Gower.

Tannen, D. 1995. *Gender & Discourse*. New York: Oxford University Press.

Wardhaugh, R. 2006. *An Introduction to Sociolinguistics*. Oxford: Blackwell Publishing.